

می گفته است: * عایشه به من گفت جبریل را در حالی که سوار بر اسب بود و رسول خدا (ص) با او آهسته سخن می گفت بر در همین حجره ایستاده دیدم، پس از اینکه رسول خدا (ص) وارد حجره شد گفتم ای رسول خدا این که بود که با او آهسته و درگوشی سخن می گفتی؟ فرمود مگر او را دیدی؟ گفتم آری، فرمود او را شبیه چه کسی یافتی؟ گفتم او را شبیه دحیه کلبی دیدم، فرمود خیر فراوانی را دیدی او جبریل است، عایشه می گفت چیزی نگذشت که پیامبر فرمودند ای عایشه! این جبریل است که بر تو سلام می رساند. گفتم سلام بر او باد خدای بر این واردشونده پاداش نیکو بدهد.

یزید بن هارون و وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر سه از زکریاء بن ابی زائده از شعبی، از ابوسلمه، از عایشه ما را خبر دادند که می گفته است: * رسول خدا به من فرمود جبریل بر تو سلام می رساند، من در پاسخ گفتم سلام و رحمت خدا بر او باد. وکیع می گفته است عبدالله بن حبیب از شعبی در این حدیث افزوده است که پیامبر (ص) فرمودند به به، و مطیع بن عبدالله از شعبی افزوده است که عایشه گفته است خوشامد بر این واردشونده و دیدارکننده باد.

عفان بن مسلم، از شعبه، از عبدالرحمان بن قاسم ما را خبر داد که می گفته است: * قاسم می گفت که عایشه روزه دهر می گرفته است.^۱

حجاج بن محمد، از ابن جریج از عطاء ما را خبر داد که می گفته است: * من و عبید بن عمیر هنگامی که عایشه در کنار کوه ثبیر در منی ساکن بود پیش او می رفتیم، گوید از عطا پرسیدم حجاب او چگونه بود؟ گفت او درون خیمه یی ترکی بود که پرده اش آویخته و حائل میان ما و او بود، ولی در کودکی خود بر تن عایشه پیراهنی زردرنگ که با زعفران رنگ شده بود دیدم.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان ما را خبر داد که می گفته است: * از زهری درباره این مسئله پرسیدم که اگر مردی زن خود را مختار کند که اگر می خواهد جدا شود و آن زن زندگی با آن مرد را اختیار کند آیا حکم طلاق دارد؟ زهری در پاسخ گفت عروه بن زبیر از عایشه برای من نقل کرد که می گفته است رسول خدا (ص) پیش من آمد و فرمود کاری را به تو پیشنهاد می کنم، ولی در پاسخ به آن شتاب مکن تا با پدر و مادر خود مشورت و رایزنی

کنی، گفتم ای رسول خدا چه پیشنهادی است و آن حضرت آیه‌های بیست و هشت و بیست و نه سوره احزاب را برای من تلاوت فرمود که می‌فرماید «ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر زندگی و زیور این جهانی را می‌خواهید بیایید تا شما را بهره‌مند سازم و شما را رها سازم. رها ساختن پسندیده، و اگر خواستار خدا و پیامبرش و سرای دیگر باشید همانا خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ فراهم فرموده است»^۱ عایشه به پیامبر گفت در چه کاری امر می‌فرمایی که با پدر و مادرم رایزنی کنم! بدون هیچ تردید من خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برمی‌گزینم، گوید پیامبر (ص) را خوش آمد و شاد شد و فرمود همین پیشنهاد را که بر تو عرضه کردم به دیگر همتایان تو نیز عرضه خواهم کرد. من گفتم ای رسول خدا آنان را از سخن و انتخاب من آگاه مکن ولی آن حضرت پذیرفت و پیشنهاد را به آنان عرضه می‌کرد و بلافاصله می‌فرمود عایشه خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برگزیده است، عایشه می‌افزوده است که رسول خدا (ص) پیشنهاد طلاق را بر ما عرضه فرمود و ما آن را طلاق ندانستیم و طلاق نشمردیم.

ابوبکر محمد بن ابی مره مکی، از نافع بن عمر، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن زبیر هرگاه از عایشه حدیث می‌کرد می‌گفت «سوگند به خدا که عایشه هرگز بر رسول خدا دروغ نبسته است».

سعید بن منصور، از ابن ابی الزناد، از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به من گفت ای خواهرزاده! پیامبر (ص) به من فرمود بر من پوشیده نمی‌ماند که چه هنگامی خشنودی و چه هنگام خشمگینی، گفتم ای رسول خدا چگونه می‌شناسی پدر و مادرم فدای تو باد، فرمود هنگامی که خشنودی چون می‌خواهی سوگند بخوری می‌گویی نه به پروردگار محمد سوگند و هرگاه خشمگینی می‌گویی نه به خدای ابراهیم، گفتم راست می‌فرمایی همینگونه است.

محمد بن ربیعہ کلابی، از اسماعیل بن رافع از گفته اسحاق کور ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم پشت پرده رفت گفتم از من که تو را نمی‌بینم رعایت حجاب می‌کنی؟! گفت بر فرض که تو مرا نبینی من تو را می‌بینم.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که

۱. برای آنگهی بیشتر درباره این دو آیه در منابع فارسی به تفسیر کشف الاسرار میبیدی، ج ۸، ص ۴۱ و تفسیر ابوالفتح، ج ۹، ص ۱۴۸ مراجعه فرمایید.

می‌گفته است * در مجلس درس حدیث عبدالرحمان اعرج در مدینه شنیدم که می‌گفت رسول خدا(ص) برای عایشه از فرآورده کشاورزی خیر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار گندم یا جو جیره مقرر فرمود.

انس بن عیاض و عبدالله بن نمیر هر دو از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است * عایشه عبایی از خز داشت که آن را می‌پوشید و همان را به عبدالله بن زبیر پوشاند.

یزید بن هارون، از هشام بن حسان، از شمیسه^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفته و بر تن او جامه مرتب و ضخیم و پیراهن و روسری و روبند دیده که گویا با کمی زعفران رنگ شده بوده است.^۲

اسحاق بن یوسف ازرق از مالک از گفته زنی از عمه‌اش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه جامه‌های رنگ‌شده با زعفران می‌پوشیده است.

انس بن عیاض از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان بن قاسم شنیدم می‌گفت عایشه در حالت احرام هم جامه‌یی که با عَصْفَر^۳ رنگ شده بود می‌پوشید.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس، از سلیمان بن بلال، از عمرو بن ابی عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از قاسم بن محمد^۴ شنیدم می‌گفت عایشه در حال احرام هم جامه‌های رنگی زرد و گلفام می‌پوشید.

فضل بن دکین، از سفیان، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش ما را خبر داد که عایشه خود می‌گفته است * جامه زرد می‌پوشیده است.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از عبدالعزیز بن محمد، از عمرو بن ابی عمرو ما را خبر

۱. ابن اثیر در اسد الغابه از ابن بانو نام نبرده است، ابن حجر عسقلانی در الاصابه ذیل شماره ۶۳۷ بخش زنها نام او را به صورت شمیته نه شمیسه آورده است.

۲. ترکیب «سید الصفاق» که در وصف جامه در این روایت آمده است بر این بنده روشن نشد با تسمیح و قرینه‌یی که ذیل کلمه صفاق در لسان العرب دیدم ترجمه کردم، راهنمایی اهل فضل مایه سیاس خواهد بود.

۳. عصفرا: دانه‌یی گیاهی زردرنگ که در صحراهای عربستان فراوان می‌روید و با آن جامه‌ها را رنگ می‌کنند که شیه رنگ زعفران است، ابن منظور در لسان العرب توضیح داده است.

۴. توجه دارید که قاسم پسر محمد بن ابی بکر و برادرزاده عایشه است و عبدالرحمان پسر قاسم است و طبیعی است که هر دو به عایشه محرم بوده‌اند.

داد که می گفته است * به قاسم بن محمد گفتم گروهی می پندارند که رسول خدا از پوشیدن جامه هایی که با عصفر رنگ شده است و زیورهای زرینه نهی فرموده اند، گفت یاوه می گویند خودم عایشه را دیدم که جامه زرد می پوشید و انگشتری زرین بر دست می کرد. عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از ابن ابی مُلَیکه ما را خبر داد که می گفته است * بر تن عایشه پیراهنی گلغام دیدم.

همو، از عبدالرحمان بن قاسم ما را خبر داد که قاسم می گفته است * عایشه در پیراهن زرد مُحَرَّم می شد.

معلی بن اسد، از معلی بن زیاد قطعی از گفته بکره دختر عقبه ما را خبر داد که می گفته است * پیش عایشه رفته و عایشه پیراهن زردرنگ بر تن داشته است، می گوید از عایشه درباره حنا پرسیدم گفت گیاه پاکیزه و آب پاکی است. گوید درباره آرایش - سر مه کشیدن به ابرو و چشم - از عایشه پرسیدم، گفت در صورتی که همسر داشته باشی اگر به عنوان مثل بتوانی تخم چشم خود را بیرون آوری و آن را زیباتر از آنچه هست کنی چنین کار را انجام بده.

حجاج بن نصیر از علی بن مبارک ما را خبر داد که می گفته است * ام شیبۀ می گفت بر تن عایشه پیراهن رنگ شده با عصفر - زردرنگ - دیدم.

معن بن عیسی، از مخرمۀ بن بکیر، از پدرش از عمّره ما را خبر داد که عایشه می گفته است * برای هر زنی از سه جامه به هنگام نماز چاره نیست که در آن نماز بگزارد، پیراهنی و روسری بزرگی و جامه سراسری که تمام بدنش را بپوشاند. می گوید عایشه هم به هنگام نماز ردای معمولی خود را کنار می گذاشت و همان جامۀ بلند و سراسری را می پوشید.

همو، از مالک از علقمه بن ابی علقمه از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * حفصه دختر عبدالرحمان در حالی که روسری نازکی بر سر داشت - با مقنعه نازکی - پیش عایشه رفت، عایشه آن مقنعه را بر تن حفصه پاره کرد و مقنعه بی ضخیم بر او پوشاند.^۱ مسلم بن ابراهیم از گفته ام نصر، از گفته معاذه ما را خبر داد که می گفته است * بر تن عایشه ملافه رنگ شده با عصفر - زردرنگ - دیده است.

۱. خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که حفصه برادرزاده عایشه است و این گونه رفتار از عمه بی چون عایشه نسبت به برادرزاده اش غیر معمول نیست، این حفصه برادرزاده عایشه و خواهرزاده ام سلمه همسران حضرت ختمی مرتبت است، شرح حال او در همین حلد طقات آمده است.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از ابن جریح از حسن بن مسلم، از صفیه ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه را دیدم که با نقاب و روبند طواف می‌کرد.

حجاج بن نصیر، از ابو عامر خزّاز، از عبدالله بن ابی مُلیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن عایشه جامه مَضْرَج دیده است، گوید از او پرسیدم مَضْرَج چیست؟ گفت همان رنگی که شما آن را گلفام می‌گویید.

فضل بن دکین از حبیب دختر عباد بارقی، از مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن عایشه پیراهن سیاه و مقنعه سیاه دیدم.

سلیمان بن حرب و مسلم بن ابراهیم هر دو از اسود بن شیبان از گفته ام مغیره که از آزادکردگان و وابستگان انصار بود ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه درباره لباس ابریشمی - برای بانوان - پرسیدم، گفت به روزگار زنده بودن حضرت ختمی مرتبت ما جامه‌یی به نام سیراء می‌پوشیدیم که در بافت آن ابریشم هم به کار رفته بود.

محمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از داود بن عبدالرحمان، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * از قاسم بن محمد بن ابی بکر شنیدم که می‌گفت جامه و روپوش خزی که به روز سردی بر دوش او بود، عایشه بر او پوشانده است و او استفاده از آن را رها نمی‌کند.

معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروة از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه روپوش خزی را که خود می‌پوشیده است به عبدالله بن زبیر پوشانده است.

معن بن عیسی و مطرف بن عبدالله هر دو از مالک بن انس از نافع وابسته عبدالله بن عمر از قاسم بن محمد ما را خبر دادند که می‌گفته است محمد بن اشعث به عایشه گفت اجازه می‌دهی پوستینی - ظاهراً یعنی از پوست روباه یا خرگوش - برای تو فراهم آوریم و هدیه کنیم که پوشی تا گرم‌تر باشی، عایشه گفت خوش نمی‌دارم پوست جانوران مرده را بپوشم، محمد بن اشعث گفت خودم بر آن کار اقدام می‌کنم و فقط از پوست جانورانی که به روش درست سربریده باشند فراهم می‌کنم، محمد آن را فراهم آورد و برای عایشه فرستاد و عایشه آن را می‌پوشید.

خالد بن مخلد، از سلیمان بن بلال از علقمه بن ابی علقمه از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه دختر عبدالرحمان بن ابی بکر را دیدم که پیش عایشه آمد و مقنعه نازکی بر سر داشت که از زیر آن بخشی از گریبانش دیده می‌شد، عایشه آن مقنعه را بر سر

حفصه پاره کرد و گفت مگر نمی دانی خداوند در سوره نور چه نازل فرموده است؟^۱ سپس مقنعه دیگری خواست و بر او پوشاند.

عبدالوهاب بن عطاء از ابن جریج ما را خبر داد که می گفته است: * از گفته عکرمه مرا خبر دادند که می گفته است عایشه و دیگر همسران حضرت رسول (ص) پس از رحلت آن حضرت در حالی که محرم بودند خضاب حنا می بستند و در جامه های رنگ شده با عصفور حج می گزاردند.

محمد بن عمر واقدی، از منصور بن سلمه از پدرش، از عایشه دختر طلحه از گفته عایشه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است: * از حجره خود همراه رسول خدا بیرون آمدیم چون به فضای باز خانه رسیدیم بخشی از مواد خوشبوی زرد رنگی که بر موها و سر خود زده بودم بر چهره ام چکید، پیامبر فرمودند «ای سرخوش! اینک رنگ چهره ات زیباست».

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از معاویه بن اسحاق، از عایشه دختر طلحه از عایشه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است: * از پیامبر (ص) درباره جهاد پرسیدم، فرمود «جهاد شما زنها حج است».

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی زناد، از هشام بن عروه، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * گاهی عایشه قصائد شصت و صد بیتی را از حفظ می خواند.

محمد بن عمر، از ابن ابی سبرة از عبدالمجید بن سهیل از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است: * عایشه از حسن و حسین - علیهما السلام - رو می گرفته و پشت پرده می رفته است، ابن عباس می گفته است رفتن آن دو به خانه و پیش عایشه حلال بوده است.^۲ محمد بن عمر واقدی، از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از ابوجعفر - ظاهراً یعنی حضرت باقر - ما را خبر داد که می فرموده است: * حسن و حسین علیهما السلام به خانه و پیش همسران پیامبر (ص) نمی رفته اند^۳، ابن عباس می گفته است رفتن آنان برای ایشان حلال

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که خداوند در آیه ۳۰، سوره یس و چهارم - نور فرموده است و باید زنان مقنعه های خود را بر گریبان بپفکنند، برای آگهی بیشتر به تفسیر طبری، مجمع البیان، ذیل آیه مذکور مراجعه شود و به پارگ شماره ۸۲ هم توجه فرمایند.

۲. می بینید که این بانوی گرامی آغازگر همه نوع بی مهری نسبت به فرزندان فاطمه و علی علیهم السلام است.

۳. ظاهراً در همین کتاب طبقات چه در بخش زندگی حضرت مجتبی و حضرت سیدالشهداء و چه در بخش زندگی بانوی

بوده است.

واقدی می‌افزاید آن دو بزرگوار نوه‌های پیامبر (ص) بوده‌اند و ابوحنیفه و مالک بن انس گفته‌اند هرکس با زنی ازدواج کند بر پسران و نوه‌های ذکور آن شخص ازدواج با آن زن حرام است و آن زن محرم ایشان است و هرگز نمی‌توانند با او ازدواج کنند خواه نوه دختری باشند خواه نوه پسری و این موضوع مورد اجماع است.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از شعیب بن حباب از ابوسعید ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی پیش عایشه رفت و دید که رو بند خود را وصله می‌زند. گفت ای ام‌المؤمنین مگر خداوند این همه خیر و اموال ارزانی نفرموده است؟ عایشه گفت رهایم کن، کسی که جامه کهنه نداشته باشد نو نخواهد داشت.

یزید بن هارون، از ابن عون از قاسم ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگاه ام‌المؤمنین عایشه به چیزی عادت می‌کرد دوست نداشت آن را رها کند - شاید هم هرگاه به کهنه پوشیدن عادت می‌کرد خوش نمی‌داشت آن را کنار بگذارد.

عبیدالله بن موسی، از اسامه بن زید، از عبدالرحمان بن قاسم از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * درحالی که عایشه محرم بود بر تن او جامه‌های سرخی که آتشین‌رنگ بود دیدم.

فضل بن دکین، از حمید بن عبدالله اصم، از مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر عایشه مقنعه سیاهی از پارچه‌های جیشان^۱ دیدم.

مسلم بن ابراهیم، از امّ نهار، از امینه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر عایشه ملافیه‌یی که آن را با دانه‌های ورس زرد کرده بودند و مقنعه‌یی از پارچه‌های جیشان که رنگش به سیاهی می‌زد دیدم.

عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه از پدرش از گفته خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * دوست دارم که چون بمیرم کاملاً فراموش شده باشم.

یعلی بن عبید و وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر سه از هارون بربری از عبدالله بن

→

بزرگوار ام سلمه صمیمیت و مهرورزی و فراوانی معاشرت و رفت‌وآمد از سوی هر سه تن آشکارا دیده می‌شود، بگذار سخن در سینه نهفته ماند.

۱. نام دو منطقه است یکی در یمن و دیگری در مصر.

عُبید بن عُمیر ما را خبر دادند که می‌گفته است * عایشه وصیت کرد که از پی تابوت من چراغ و آتش می‌فروزید و زیر پیکرم ملافه سرخ قرار مدهید.

عبیدالله بن موسی، از اسامه بن زید، از یکی از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته است * چون مرگ عایشه فرا رسید گفتم ای کاش آفریده نمی‌شدم! ای کاش درختی می‌بودم که فقط خدا را تسبیح می‌گفتم و آنچه را بر عهده‌ام بود انجام می‌دادم.

فضل بن دکین، از هشام بن مغیره، از یحیی بن عمرو، از پدرش عمرو بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * به خدا سوگند دوست می‌دارم که کاش درختی بودم، به خدا سوگند دوست می‌دارم کلوخی می‌بودم، به خدا سوگند دوست می‌دارم که کاش خداوند هرگز مرا نمی‌آفریده بود.

فضل بن دکین از عیسی بن دینار ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابو جعفر - حضرت باقر - درباره عایشه پرسیدم، فرمود، من برای او از پیشگاه خداوند آمرزش خواهی می‌کنم، مگر نمی‌دانی خودش چه می‌گفته است که ای کاش درختی می‌بودم، ای کاش پاره‌سنگی بودم، ای کاش کلوخی بودم، عیسی بن دینار می‌گوید پرسیدم چرا این سخنان را می‌گفته است؟ فرمود به حساب توبه - یا از بیم پذیرفته نشدن توبه.

فضل بن دکین، از حسن بن صالح از اسماعیل، از قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به هنگام مرگ می‌گفت من پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت چه کارها که نکردم، مرا همراه همسران رسول خدا - یعنی کنار آنان در بقیع - به خاک سپارید.^۱

محمد بن عبدالله اسدی، از عمر بن سعید بن ابی حسین، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن عباس اندکی پیش از مرگ عایشه پیش او رفت و او را ستود و گفت مژده باد بر تو که همسر رسول خدا بوده‌ای و آن حضرت دوشیزه‌یی جز تو به همسری نگرفته است و حکم تبرئه تو از آسمان نازل شده است. پشت سر ابن عباس، ابن زبیر به دیدن عایشه آمد. عایشه به او گفت عبدالله بن عباس مرا ستود و امروز دیگر دوست ندارم از کسی ستایش بنشوم دوست می‌دارم ای کاش از یاد رفته و برباد رفته‌یی می‌بودم.

محمد بن عبدالله اسدی، از مسعر، از حماد، از ابراهیم ما را خبر داد که عایشه

۱. این روایات که هنوز هم ادامه دارد و ملاحظه خواهد فرمود نشان چیست؟ هر چند حضرت باقر گوشه‌یی از آن را فرموده‌اند، به هر حال خود از دردهای درون خویش آگاهتر بوده است که «بل الاسان علی نفسه بصیره و لو الفی معاذیره»، جای آن دارد که از بزرگ کردن بیش از حق او به راستی خودداری کنیم.

می گفته است: * ای کاش برگی از این درخت می بودم.

قیصه بن عقبه از سفیان از اعمش از خیشمه ما را خبر داد که می گفته است: * هرگاه از عایشه پرسیده می شد چگونه ای؟ می گفت خوب و سپاس خدا را.

قیصه بن عقبه، از سفیان، از عبدالرحمان بن قاسم، از قاسم بن محمد ما را خبر داد که می گفته است: * عایشه پیوسته روزه می گرفته است.

مالک بن اسماعیل از زهیر، از عبدالله بن عثمان ما را خبر داد که می گفته است: * عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه از گفته ذکوان پرده دار عایشه برایم نقل کرد که می گفته است ابن عباس آمد و اجازه خواست که پیش عایشه آید، من رفتم اجازه بگیرم عایشه تقریباً در حال مرگ بود و برادرزاده اش عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر بر بالین او نشسته بود، من گفتم ابن عباس بر در ایستاده و اجازه می خواهد، گویا نشنید، برادرزاده اش سر خود را خم کرد و به او گفت ابن عباس اجازه می خواهد، عایشه که در حال مرگ بود گفت رهایم کن که مرا نیازی به دیدن ابن عباس و تعریف و تزکیه کردن او نیست، عبدالله بن عبدالرحمان به خاله خود گفت مادر جان! ابن عباس از فرزندان شایسته تو است، می آید سلامی می دهد و بدرود می کند، عایشه گفت اگر دلت می خواهد به او اجازه بده، ذکوان می گفته است ابن عباس را وارد کردم همینکه سلام داد و نشست به عایشه گفت بر تو مژده باد، عایشه گفت برای چه چیزی؟ گفت زیرا میان تو و دیدار حضرت محمد (ص) و دوستان محبوب تو فاصله بی جز بیرون شدن روح از بدن نیست، تو محبوب تر زن پیامبر (ص) در نظر آن حضرت بودی و رسول خدا کسی جز پاک و پاکیزه را دوست نمی دارد، وانگهی به یاد داری که در منطقه ابواء شبانه گردن بند تو گم شد و پیامبر (ص) برای جستجوی آن چندان درنگ فرمود که در همان منطقه شب را به روز آورد و همراه مردم آب نبود و خداوند آیه نازل فرمود که با خاک زمین پاک تیمم کنند و این به پاس تو بود که خداوند چنین رخصتی به این امت داد، و خداوند حکم تبرئه تو را از فراز آسمانهای هفتگانه نازل فرمود و روح الامین آن را آورد و هیچ مسجدی از مسجدهای خدا نیست مگر آنکه همان گونه که خداوند در آن یاد می شود آن آیات هم در ساعتی مختلف روز و شب خوانده می شود. عایشه گفت ای ابن عباس مرا از گفته های خود رها کن و آزاد بگذار و سوگند به کسی که جان من در دست اوست دوست می دارم از یادرفته فراموش شده باشم.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از لیث بن ابی سلیم، از عبدالرحمان بن سابط از

ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است: * برای رفع کدورتی که میان او و عایشه بوده است و عایشه از او دلگیر بوده پیش او رفته و گفته است ای مادر مؤمنان و سپس گفته است که نه تنها این عنوان برای سعادت و خوشبختی به تو داده شده است که پیش از آن که زاده شوی این عنوان ویژه تو بوده است.

عبدالوهاب بن عطاء، از ابن عون از نافع ما را خبر داد که * عایشه وصیت کرده و گفته است اگر در این بیماری درگذشتم...^۱

عبدالوهاب بن عطاء از نھاس بن قهم، از عبدالله بن عبید بن عمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به هنگام مرگ خود گفته است از پی جنازه‌ام آتش و چراغ می‌فروزید و مرا بر قطیفه سرخ حمل کنید.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از مسلم بن خالد، از زیاد بن سعد از محمد بن منکدر نقل می‌کند که عایشه می‌گفته است ای کاش رستنی‌یی از رستنی‌های زمین می‌بودم و چیزی در خور نام بردن نمی‌بودم.

سعید بن محمد ثقفی، از صالح بن حیان، از عروة بن زبیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است، پیامبر (ص) مرا فرمودند «ای عایشه! اگر می‌خواهی - در سرای دیگر - به من ملحق شوی از دنیا به اندازه باروبنه مسافری تو را بسنده خواهد بود، و از همنشینی با توانگران پرهیز و هیچ جامه‌یی را تا وصله نرنی و نپوشی کهنه و فرسوده مپندار».

انس بن عیاض از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که عایشه گفته است * پس از اینکه کفن و حنوط شدم و ذکوان - نام برده و دربان اوست - پیکرم را در گور سرازیر کرد و آن را بر من از خاک انباشت و با زمین همواره کرد آزاد خواهد بود.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن ابی عتیق^۲ به حضور عایشه که بیمار و سنگین بود رفت و گفت مادر جان! فدایت گردم خود را چگونه می‌یابی؟ گفت به خدا سوگند که مرگ است، ابن ابی عتیق گفت اینکه که نه، عایشه گفت شوخی را در هیچ حال رها نمی‌کنی.

۱. در هر سه نسخه چاپ شده طبقات همچنین ناقص است و بدون تردید افتادگی دارد.

۲. عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر که نواده ابوبکر است و به سبب لقب ابوبکر به عتیق او هم به ابن ابی عتیق مشهور شده است از محدثان ظریف و شوخ طبع سده اول است. به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۸۱ مقاله آقایان آذرنوش، حکیمیان مراجعه فرمایید.

یعلی بن عبید، از هارون بربری، از عبدالله بن عبید بن عمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه وصیت کرد که از پی تابوت من چراغ و آتش میاورید و زیر جسد ملافه سرخ می‌فکنید.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة، از موسی بن میسره از سالم سبلان ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به شب هفده رمضان پس از هنگام نماز وتر درگذشت دستور داده بود همان شب او را به خاک بسپارند، مردم جمع شدند و حاضر آمدند و هیچ شبی مدینه را به آن ازدحام ندیده بودم، همه مردم نواحی بالای شهر هم آمده بودند و پیکر عایشه در بقیع به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة از عثمان بن ابی عتیق از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * در شب مرگ عایشه دیدم پارچه‌های کهنه را بر سر چوبها بسته و آتش زده‌اند و همراه تابوت می‌برند و زنها را هم در گورستان بقیع چنان دیدم که گویی عید است. محمد بن عمر واقدی، از ابن جریر، از نافع ما را خبر داد که می‌گفته است * حضور داشتم که ابوهریره بر پیکر عایشه در گورستان بقیع نماز گزارد و عبدالله بن عمر هم که میان مردم بود این کار او را نادرست ندانست، گوید مروان در آن سال به عمره رفته و ابوهریره را به جانشینی خود گماشته بود.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوهریره به ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجرت بر پیکر عایشه نماز گزارد و پس از نماز وتر - نزدیک سپیده دم - به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن عروة بن زبیر، از عثمان بن ابی ولید، از عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * من پنجمین نفر بودم که به گور عایشه در آمدم دیگران عبدالله بن زبیر و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر - یعنی ابن ابی عتیق - و عبدالله بن عبدالرحمان بودند^۱ و ابوهریره بر پیکر عایشه در شب ماه رمضان پس از نماز وتر نماز گزارد.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة، از عثمان بن ابی عتیق، از قاسم بن محمد بن

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که این پنج خواهرزاده و برادرزادگان عایشه‌اند و به اصطلاح همگی با او محرم بوده‌اند.

ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است: * من و عبدالله بن زبیر و عروه بن زبیر و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر وارد گور عایشه شدیم.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبره از عثمان بن ابی عتیق، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * شبی که عایشه درگذشت خودم دیدم که بر سر چوبهایی کهنه آغشته به روغن پیچیده و آتش زده بودند و همراه او می‌بردند.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زهری، از عروه ما را خبر داد که می‌گفته است: * عایشه شبانه به خاک سپرده شد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از هشام بن عروه، از عروه ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبدالله بن زبیر پیکر عایشه را شبانه به خاک سپرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید عایشه شب سه‌شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت در شصت و شش سالگی درگذشت و همان شب پس از نماز وتر به خاک سپرده شد. حفص بن غیاث، از اسماعیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسروق می‌گفت اگر ملاحظه برخی کارها نبود برای ام‌المؤمنین عایشه مجلس نوحه‌سراییی برپا می‌کردم!

یعلی و محمد پسران عبید، از هارون بربری از عبدالله بن عبید بن عمیر ما را خبر داد که می‌گفته است: * مردی پیش پدرم آمد. پدرم از او پرسید سوگواری و اندوه مردم بر مرگ عایشه چگونه بود؟ گفت متفاوت بودند و فقط کسانی که عایشه به‌راستی مادر ایشان بود بر مرگش اندوهگین شدند.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عبدالواحد بن میمون آزادکرده و وابسته عروه، از حبیب وابسته دیگر عروه ما را خبر داد که می‌گفته است: * پس از درگذشت خدیجه پیامبر (ص) سخت اندوهگین شد، خداوند جبریل را فرو فرستاد که عایشه را در گهواره پیش آن حضرت آورد و فرمود ای رسول خدا این دختر پاره‌ی از اندوه تو را خواهد زدود و همین جای‌گزین خدیجه خواهد بود و سپس او را برد. رسول خدا (ص) هرگاه به خانه ابوبکر

۱. نمی‌دانم چرا در تنظیم طبقات روایات نقل شده در یک موضوع را بی‌پایی ثبت نکرده‌اند و تکرار یک موضوع در صفحات متفاوت برای خواننده ملال‌آور است، و از این روایت هم می‌توان به این نتیجه رسید که مردم از رفتار عایشه چندان راضی نبوده‌اند.

آمد و شد می کرد به ام رومان می فرمود نسبت به عایشه مراقبت کن و این سفارش مرا درباره او پاس بدار، خانواده عایشه که از فرمان خدا درباره او آگاه نبودند به مناسبت همان سفارش پیامبر (ص) برای او منزلتی ویژه می پنداشتند. گوید روزی رسول خدا به شیوه خود به خانه ابوبکر آمد و از هنگامی که ابوبکر مسلمان شد تا هنگامی که هجرت کرد معمول رسول خدا چنین بود که همه روز به خانه ابوبکر سر می زد، در آن روز عایشه را دید که جامه اش را به خود پیچیده و بر در خانه نشسته و با اندوه می گرید، پیامبر (ص) سبب گریه اش را پرسید او از مادرش شکایت کرد که به او در افتاده است. چشمهای رسول خدا (ص) به اشک نشست! و پیش ام رومان رفت و فرمود مگر من شما را نسبت به عایشه سفارش نکردم و نگفتم سفارش مرا درباره او پاس بدار؟ ام رومان گفت ای رسول خدا او از گفته من چیزهایی به صدیق گفته است و او را نسبت به من خشمگین کرده است، رسول خدا فرمود بر فرض که چنین کرده باشد!^۱ ام رومان گفت از این پس هرگز او را ناراحت نخواهم ساخت، گوید، عایشه به سال چهارم بعثت و در آغاز آن سال زاده شد و پیامبر (ص) در ماه شوال سال دهم بعثت و یک ماه پس از آنکه با سوده ازدواج فرموده بود عایشه را عقد فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی زناد، از هشام، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به من فرمودند ای عایشه هنگامی که خشمگینی و هنگامی که خشنودی بر من پوشیده نیست، من گفتم ای رسول خدا! به چه چیز آن را متوجه می شوید؟ فرمود هنگامی که خشنودی می گویی نه به پروردگار محمد سوگند و هنگامی که خشمگینی می گویی نه به خدای ابراهیم سوگند، من گفتم به خدا سوگند که راست می گویی، به هنگام خشم از بردن نام تو خودداری می کنم.^۲

محمد بن عمر، از ابن ابی ذئب، از حارث بن عبدالرحمان، از محمد بن عبدالرحمان بن ثوبان از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرمودند «برتری عایشه نسبت به زنان همچون برتری ترید است بر نان خالی».

واقدی از ابن ابی طوالة از پدرش از انس بن مالک از حضرت ختمی مرتبت هم نظیر حدیث گذشته را برای ما نقل کرد.

۱. فزون بر اینکه به گفته ذهبی در میزان الاعتدال به عقیده بخاری و دارقطنی و دیگران احادیث عبدالواحد درخور اعتنا نیست، این حدیث با راه و روش تربیت اسلامی و مقام والای مادر سازگار نیست.

۲. ملاحظه می فرماید که همین حدیث را با همین سلسله اسناد در چند صفحه پیش از این هم آورده بود.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از ابوسلمه بن عبدالرحمان از خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * روزی رسول خدا (ص) به من فرمود «ای عایشه این جبریل است که بر تو سلام می‌رساند» گفتم سلام و رحمت و برکتهای خدا بر او باد، البته که من جبریل را نمی‌دیدم و رسول خدا چیزهایی را می‌دید که من نمی‌دیدم.

واقدی، از اسحاق بن یحیی از عیسی بن طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است: * عایشه در بهشت هم همسر رسول خداست.

و همو از ابوبکر بن عبیدالله، از ربیعه بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) شبی خواسته خویش را بر آورد و سپس به عایشه فرمود تو برای من محبوب‌تر از سرشیر آمیخته با خرمائی!

محمد بن عمر واقدی از فاطمه دختر مسلم، از فاطمه خزاعیه ما را خبر داد که می‌گفته است: * از عایشه شنیدم می‌گفت پیامبر (ص) روزی پیش من آمدند پرسیدم امروز کجا بوده‌اید؟ فرمود ای حمیراء پیش ام سلمه بودم گفتم از ام سلمه سیر نمی‌شوی؟ پیامبر (ص) لبخند زد، گفتم ای رسول خدا مرا خبر بده اگر قرار باشد میان دو چمنزار مختار شوی که یکی چریده نشده باشد و دیگری چریده شده باشد کدام را برمی‌گزینی؟ فرمود آن را که چریده نشده باشد، گفتم من مانند هیچ‌یک از همسران شما نیستم که هر کدامشان پیش از شما همسر مرد دیگری بوده‌اند جز من، و پیامبر لبخند زدند.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی سبیره از موسی بن میسرة از ابو عبدالله قراط ما را خبر داد که می‌گفته است: * در شب مرگ عایشه، دست ابوهریره در دست من بود.

همو از عبیدالله بن عروه از عثمان بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * عایشه به شب سه‌شنبه نوزدهم رمضان سال پنجاه و هشت درگذشت و ابوهریره بر او نماز گزارد. همو، از عبیدالله بن عروه از عیسی بن معمر، از عباد بن عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: * روی گور عایشه پرده‌یی کشیدیم و چوبی را که بر سرش کهنه - آغشته به روغن - بسته بودیم و روشن کرده بودیم با خود برداشتیم و او را شبانه پس از نماز وتر در ماه رمضان به خاک سپردیم.

همو، از عمر بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر، از پدرش - یعنی ابن ابی عتیق - ما را خبر داد که می‌گفته است: * کنار گور عایشه حاضر بودم و شبانه او را به خاک سپردیم.

واقدی، از محمد بن عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما ما را خبر داد که عایشه می‌گفته است * من و صفیه یکدیگر را دشنام می‌دادیم، من پدرش را دشنام دادم او هم پدرم را دشنام داد و رسول خدا آن را شنید و فرمود «ای صفیه! آیا ابوبکر را دشنام می‌دهی! آیا ابوبکر را دشنام می‌دهی!»^۱

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله - برادرزاده زُهری - از زُهری از ابن مسیب^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت به ابوبکر فرمودند «ای ابوبکر مرا از دست عایشه آسوده نمی‌کنی» گوید ابوبکر دستش را بلند کرد و ضربه محکمی به سینه عایشه زد. پیامبر (ص) فرمودند ای ابوبکر خدایت بیامرزد مقصودم این کار نبود. محمد بن عمر از سفیان ثوری از اعمش از عماره بن عمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی که خود شنیده بود - دیده بود - مرا خبر داد که عایشه هرگاه این آیه را که آیه سی و سوم سوره احزاب است می‌خواند که می‌فرماید «در خانه‌های خود آرام بگیرید» چندان می‌گریست که روسری او خیس می‌شد.^۳

حفصة دختر عمر

بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قُرظ بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی.

مادرش زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمح است که خواهر عثمان بن مظعون است.

محمد بن عمر واقدی، از اسامة بن زید بن اسلم از پدرش، از پدر بزرگش، از گفته عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه پنج سال پیش از مبعث رسول

۱. نمی‌دانم چرا از این سخن یادم آمد که «سهم سهم والبادی اظلم»، «تیری در برابر تیری و آغازکننده ستمگرتر است»، ضمن شرح حال صفیه در همین کتاب ملاحظه خواهید فرمود که رسول خدا به صفیه می‌فرماید تو هم افتخار کن و بگو من دختر موسی و عمرانم و همسر رسول خداست.

۲. یعنی سعید بن مسیب مخزومی قرشی که محدث و یکی از فقهایان هفت‌گانه مدینه بوده و به سال نود و چهار هجرت درگذشته است و به شدت شیفته عمر بن خطاب بوده است.

۳. ابوالفتوح رازی هم در تفسیر، ج ۹، ص ۱۵۱، چاپ مرحوم شعرانی این روایت را به نقل اعمش از ابوالضحی آورده است.

خدا(ص) و به هنگامی که قریش خانه کعبه را بازسازی می کردند زاده شده است.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون، همچنین از موسی بن یعقوب از ابوالحویرث ما را خبر داد که می گفته اند * خُنَیس بن حذافه بن قیس بن عدی بن سهم حفصه دختر عمر بن خطاب را به همسری گرفت، حفصه همراه خنیس به مدینه هجرت کرد. خُنَیس در مدینه به هنگام بازگشت رسول خدا(ص) از جنگ بدر درگذشت.^۱

یزید بن هارون، از سفیان بن حسین از زهری از گفته سالم از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است * پس از بیوه شدن حفصه عمر به دیدار عثمان رفت و ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کرد. عثمان گفت اینک مرا نیازی به زنان نیست. عمر ابوبکر را دیدار کرد و به او ازدواج با حفصه را پیشنهاد کرد ابوبکر خاموش ماند و پاسخی نداد و عمر بر او خشمگین شد در این میان پیامبر(ص) از حفصه خواستگاری کرد و او را به همسری خود برگزید، پس از آن عمر ابوبکر را دید و گفت ازدواج با دخترم را به عثمان پیشنهاد کردم نپذیرفت و خواسته ام را رد کرد و به تو پیشنهاد کردم سکوت کردی و من از سکوت تو خشمگین تر شدم تا از رفتار عثمان که خواسته ام را نپذیرفت. ابوبکر گفت پیامبر(ص) پوشیده از حفصه نام برده بود و چون راز بود خوش نداشتم راز را آشکار سازم.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش، از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می گفته است * سالم پسر عبدالله بن عمر ما را خبر داد که از پدرش عبدالله بن عمر شنیده که می گفته است عمر بن خطاب می گفت پس از اینکه حفصه بیوه شد و شوهرش خُنَیس بن حذافه سهمی که از اصحاب رسول خدا بود در مدینه درگذشت، پیش عثمان بن عفان رفتم و ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کردم و گفتم اگر می خواهی حفصه را به همسری تو در آورم، گفت بگذار در کار خود بنگرم. چند روزی صبر کردم عثمان مرا دید و گفت از اینکه این روزها ازدواج کنم منصرف شده ام. عمر می گوید به دیدار ابوبکر رفتم و گفتم اگر می خواهی حفصه را به همسری تو در آورم، ابوبکر خاموش ماند و هیچ پاسخی نداد. عمر می گفته است من از رفتار ابوبکر دلگیر تر شدم تا از رفتار عثمان. چند روزی درنگ کردم سپس رسول خدا از حفصه خواستگاری فرمود و من او را به همسری ایشان دادم. پس از آن ابوبکر مرا دید و گفت گویا بر من خشم گرفته ای و از من دلگیر شده ای که ازدواج با حفصه

۱. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در أسد الغابه می گویند خنیس در جنگ بدر و احد شرکت کرده است و زخمی شده و پس از برگشت به مدینه درگذشته است.

را به من پیشنهاد کردی و من پاسخی ندادم. گفتم آری که دلگیر شده‌ام. ابوبکر گفت آنچه مرا از پذیرفتن پیشنهاد تو به خاموشی واداشت این بود که می‌دانستم پیامبر (ص) پوشیده از او نام برده‌اند و من کسی نیستم که راز رسول خدا را آشکارا سازم. اگر پیامبر (ص) منصرف می‌شدند من آن پیشنهاد را می‌پذیرفتم.

اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن ما را خبر داد که می‌گفته است: * یکی از دختران حضرت ختمی مرتبت همسر عثمان بود و درگذشت. عمر عثمان را اندوهگین و بی‌تاب دید. با او گفتگو و ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کرد. عمر سپس پیش پیامبر (ص) آمد و گفت عثمان را دیدم که اندوهگین و بی‌تاب بود، ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کردم، رسول خدا به عمر فرمودند: «آیا دوست داری تو را به دامادی رهنمایی کنم که از عثمان بهتر است و عثمان را هم به پدرزنی رهنمایی کنم که او برای عثمان از تو بهتر است؟» عمر گفت آری، پیامبر (ص) حفصه را به همسری گرفت و دختری از دختران خود را به همسری عثمان درآورد.

واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون و همچنین از موسی بن یعقوب از ابوالحویرث از محمد بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: * عمر بن خطاب می‌گفته است هنگامی که خنیس بن حذافه درگذشت ازدواج با حفصه را به عثمان پیشنهاد کردم نپذیرفت، این موضوع را به پیامبر (ص) گفتم و افزودم که ای رسول خدا! از عثمان تعجب نمی‌فرمایید که من ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کردم و نپذیرفت، پیامبر در پاسخ عمر فرمودند خداوند زنی بهتر از دختر تو را به همسری عثمان درآورد و دختر تو را هم به ازدواج کسی بهتر از عثمان درآورد. آن دو در پی حدیث خود می‌افزودند که عمر حفصه را در پی مرگ رقیه دختر رسول خدا (ص) به عثمان پیشنهاد کرد ولی عثمان ام‌کلثوم دختر دیگر حضرت ختمی مرتبت را می‌خواست و بدین سبب پیشنهاد عمر را نپذیرفت. رسول خدا (ص) حفصه را به همسری خود درآورد و ام‌کلثوم را به همسری عثمان داد.^۱

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره، از حسین بن ابی‌حسین ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا در ماه شعبانی که سی ماه از هجرت گذشته بود و

۱. برای آگاهی خوانندگان گرامی توضیح می‌دهم که این موضوع که رسول خدا (ص) دو دختر خود را به همسری عثمان داده باشند از دبرباز مورد گفتگو و تشکیک بوده است مناسب است به مرحوم مجلسی (ره)، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و الذریعه، شماره‌های ۸۵۲ و ۳۶۴۰ مراجعه شود.

پیش از جنگ احد حفصه را به همسری گرفت.

سلیمان بن حرب، از حماد بن سلمه، از علی بن زید از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است: * حفصه بیوه شد و عثمان هم همسرش رقیه درگذشت و بیوه شد. گوید عمر از کنار عثمان که سخت اندوهگین و افسرده بود گذشت و به او گفت مدت عده حفصه از خنیس پایان پذیرفته است آیا می‌خواهی او را به همسری بگیری؟ عثمان هیچ پاسخی نداد، عمر به حضور رسول خدا رفت و این موضوع را گفت. پیامبر فرمود پیشنهادی بهتر از این می‌کنم حفصه را به همسری من درآور و من هم ام‌کلثوم خواهر رقیه را به همسری عثمان درمی‌آورم، و پیامبر (ص) حفصه را عقد فرمود و ام‌کلثوم را هم عثمان به همسری گرفت.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از علی بن زید هم همینگونه از گفته سعید بن مسیب برای ما نقل کرد.

گوید، سعید می‌گفته است: * خداوند برای حفصه و عثمان خیر بیشتری ارزانی فرمود که رسول خدا (ص) برای حفصه بهتر از عثمان بود و ام‌کلثوم برای عثمان بهتر از حفصه بود. بزید بن هارون و عفان بن مسلم و عبدالصمد بن عبدالوارث و سلیمان بن حرب از حماد بن سلمه ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ابو‌عمران جونی از قیس بن زید ما را خبر داد که رسول خدا (ص) حفصه دختر عمر را طلاق داد، دو دایی او یعنی عثمان و قدامه پسران مظعون پیش او آمدند^۱ حفصه گریست و گفت به خدا سوگند که پیامبر (ص) مرا از سیری و دلگیری طلاق نداده است، در این حال پیامبر (ص) پیش حفصه آمدند، حفصه چادر پوشید، پیامبر (ص) فرمودند «جبریل که درود خدا بر او باد پیش من آمد و فرمود به حفصه رجوع فرمای که بانویی بسیار روزه گیر و نمازگزار است و او در بهشت هم همسر تو است.»

سعید بن عامر، از سعید بن ابی‌عروبه، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) حفصه را طلاق داد جبریل آمد و به ایشان گفت به حفصه رجوع فرمای، یا آنکه

۱. این روایت سنت به نظر می‌رسد زیرا خود ابن سعد در دو روایت پیش از این گفت که رسول خدا در ماه شعبان که سی ماه از هجرت گذشته بود با حفصه ازدواج کرده‌اند و خود ابن سعد تاریخ مرگ جناب عثمان بن مظعون را در همان ماه شعبان نوشته است (ترجمه طبقات، ج ۳، ص ۳۴۲) و حال آنکه به گفته ابن عبدالبر و ابن اثیر مرگ عثمان بن مظعون در سال دوم هجرت بوده است.

حفصه را طلاق مده که بانویی بسیار روزه گیر و بسیار نمازگزار و از همسران تو در بهشت است.

اسماعیل بن ابان و راق از یحیی بن زکریاء بن ابی زائده، از صالح بن صالح از سلمه بن کھیل از سعید بن جبیر، از ابن عباس، از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می گفته است * حضرت رسول (ص) حفصه را طلاق داده و سپس به او رجوع فرموده‌اند.

عثمان بن محمد بن ابی شیبه، از هشیم، از حمید، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) حفصه را طلاق داد مأمور شد که به او رجوع کند و رجوع فرمود.

خالد بن مخلد بجلی، از عبدالله بن عمر از نافع از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب حفصه را وصی خود قرار داد.

فضیل بن دکین، از سفیان، از محمد بن منکدر، از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حشمه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) پیش حفصه رفت و زنی به نام شفاء در خانه حفصه بود که درباره زخمهایی که در پهلوها ظاهر می شود افسون و تعویذ می کرد، پیامبر به شفاء فرمود این کار را به حفصه هم آموزش بده.^۱

محمد بن عمر واقدی، از مخرمه بن بکیر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است پیامبر (ص) قصد طلاق حفصه را داشت و این موضوع را به زبان هم آورد، جبریل به حضورش آمد و فرمود حفصه زنی است که بسیار روزه می گیرد و بسیار نماز می خواند، و حفصه زنی نیکوکار بود.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبره، از هشام بن حسان از ابن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) حفصه را طلاق داد، جبریل نازل شد و گفت حفصه زنی بسیار روزه گیر و نمازگزار است و رسول خدا (ص) به او رجوع فرمود.

ابوأسامة حماد بن أسامة، از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا حلوا و عسل را دوست می داشت و معمول ایشان چنین بود که پس از نماز عصر به خانه همسران خود می رفت و به آنان سر می زد، روزی پیش حفصه رفت و بیشتر از حد معمول آن جا ماند. من در این باره پرس و جو کردم گفتند یکی از زنهای

۱. ابن اثیر در کتاب النہایه و ابن منظور در لسان العرب ذیل لغت نمله گفته اند که رسول خدا (ص) با این سخن خواسته اند حفصه را ادب فرمایند که راز آن حضرت را آشکار ساخته بود.

خویشاوند حفصه مشک کوچک عسل به او هدیه کرده است و حفصه از آن شربتی به رسول خدا آشامانده است. من - عایشه - گفتم به خدا سوگند چاره این کار را خواهم کرد. موضوع را به سوده گفتم و افزودم هنگامی که پیامبر پیش تو آمدند و خواستند به تو نزدیک شوند بگو ای رسول خدا! آیا شکوفه خرما خورده‌اید؟ خواهد گفت نه، تو بگو پس این بوی تندی که احساس می‌کنم چیست؟ و بر پیامبر (ص) بسیار دشوار می‌آمد که از ایشان بوی تند - مانند پیاز و سیر و شکوفه خرما - احساس شود. عایشه می‌گوید به سوده گفتم پیامبر خواهد گفت که حفصه به من شربتی داده است، تو در پاسخ بگو لابد زنبورش بر عصاره خاربن نشسته و مکیده است.^۱ من هم همین را می‌گویم و به صفیه گفتم تو نیز همینگونه بگو.

سوده می‌گفته است سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست می‌خواستم همان وقت که رسول خدا بر در حجره‌ام رسیدند سخن تو را به ایشان بگویم ولی از بیم تو همینکه نزدیک رسید گفتم ای رسول خدا آیا شکوفه خرما خورده‌اید؟ فرمود نه، گفتم پس این بوی تند چیست؟ فرمود حفصه شربتی آمیخته با عسل به من نوشانده است. گفتم لابد زنبورش بر شکوفه خاربن نشسته و عصاره آن را مکیده است. عایشه می‌گوید پس از اینکه رسول خدا پیش من آمدند من هم همانگونه گفتم و چون پیش صفیه رفته بود او هم همانگونه گفته بود، پیامبر بار دیگر که پیش حفصه رفته بود حفصه پرسیده بود آیا از آن شربت به شما بدهم؟ فرموده بود، نه مرا به آن نیازی نیست، گوید سوده می‌گفته است سبحان الله به خدا سوگند که رسول خدا را از نوشیدن آن محروم ساختیم و من - عایشه - به او گفتم خاموش باش.^۲

مسلم بن ابراهیم از جویریة بن اسماء، از نافع ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه تا کاملاً تزار و فروپاشیده نشد نمرد.^۳

واقعی ما را خبر داد که حضرت رسول (ص) برای حفصه - از درآمد خیبر - هشتاد شتروار جو و گفته می‌شود گندم مقرر فرمود.

۱. در متن کلمه عُرْفُط آمده است که به معنی خاربن است و صمغ و عصاره آن بسیار بدبوست.

۲. این داستان با اختلاف درباره نام بانویی که رسول خدا در خانه او از آن شربت نوشیده‌اند در پاره‌یی از تفاسیر قرآن مجید ذیل آیه نخست سوره تحریم آمده است و برای آگهی بیشتر به تفسیر ابوالفتوح رازی و توضیحات مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید.

۳. در متن از کلمه «فطر» استفاده شده است که یکی از معانی آن فروپاشیده شدن است.

همو، از معمر، از زهری، از سالم پسر عبدالله بن عمر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * چون حفصه درگذشت مروان بن حکم که آن هنگام حاکم مدینه بود بر جنازه‌اش نماز گزارد.

و باز همو از موسی بن ابراهیم از پدرش از گفته کنیزک آزاد کرده‌ی خاندان عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تابوت حفصه روپوشی دیدم و مروان در جایی که بر جنازه‌ها نماز می‌گزارند بر او نماز گزارد و سپس از پی جنازه تا بقیع رفت و تا هنگامی که از خاک سپاری آسوده شدند همان جا نشست.

واقدی، از علی بن مسلم از مقبری از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * مروان را دیدم که جلو جنازه حفصه میان ابوهریره و ابوسعید حرکت می‌کرد، و او را دیدم که یکی از گوشه‌های تابوت را از کنار خانه فرزندان حزم تا خانه مغیره بن شعبه بر دوش داشت و از کنار خانه مغیره تا کنار گور ابوهریره بر دوش داشت.

واقدی، از عبدالله بن نافع، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله و عاصم پسران عمر و سالم و عبدالله و حمزه پسران عبدالله بن عمر برای خاک سپاری حفصه وارد گور او شدند.

همو می‌گوید، حفصه در ماه شعبان سال چهل و پنج به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت و در آن هنگام شصت‌ساله بود.^۱

أم سلمة

نامش هند و دختر ابوامیه است و نام اصلی ابوامیه سهیل و مشهور به زادالربکب و پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بوده است.

مادر ام سلمه عاتکه دختر عامر بن ربیعة بن مالک بن جذیمة بن علقمه مشهور به جدل‌الطعان بن فراس بن غنم بن مالک بن کنانة است.

ابوسلمه که نامش عبدالله و پسر عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم

۱. در آغاز شرح حال حفصه نوشت که عمر گفته است حفصه پنج سال پیش از بعثت زاده شده است در این صورت باید به هنگام مرگ شصت و سه ساله بوده باشد مگر آنکه مدت اقامت پیامبر (ص) را پس از بعثت در مکه ده سال بدانیم که مورد اتفاق نیست.

بوده است^۱ با ام سلمه ازدواج کرده است و در هر دو هجرت مسلمانان به حبشه او را همراه خود برده است. ام سلمه در حبشه دختر خود زینب را برای ابوسلمه زاییده است و سپس سلمه و عمر و دره دیگر فرزندان ابوسلمه را زاده است.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان، از عبدالملک بن عبید، از سعید بن عبدالرحمان بن یربوع از گفته عمر پسر ابی سلمه ما را خبر داد که می گفته است: * پدرم در جنگ احد شرکت کرد و ابوسلمه جُشمی تیری به بازوی او زد، پدرم یک ماه برای معالجه زخم در مدینه ماند و زخم به نسبت بهبود یافت، سپس رسول خدا (ص) در ماه محرمی که سی و پنجمین ماه هجرت بود، پدرم را به قطن گسیل فرمود^۲ او بیست و نه روز در مدینه نبود و در هشتم ماه صفر سال چهارم هجری به مدینه باز آمد در حالی که زخم او چرکین و آماسیده شده بود و سرانجام هم در هشتم جمادی الآخره سال چهارم درگذشت. مادرم از آن تاریخ عده نگهداشت و ده روز باقی مانده از شوال آن سال مدت عده او سپری شد و چند روز از شوال باقی مانده همان سال رسول خدا (ص) او را عقد فرمود، و مادرم در ذی قعدة سال پنجاه و نهم هجرت درگذشت.^۳

محمد بن عمر واقدی، از مجمع بن یعقوب، از ابوبکر بن محمد بن عمر بن ابی سلمه، از پدرش، از ام سلمه ما را خبر داد که رسول خدا (ص) به او فرموده بود «هرگاه سوگی به تو رسید بگو بارخدا یا پاداش سوگ مرا به من ارزانی فرمای و بهتر از او را روزی من گردان و به لطف خود شتاب فرمای» ام سلمه می گفته است روزی که ابوسلمه درگذشت همین سخنان را گفتم و سپس با خود اندیشیدم که از کجا کسی مانند ابوسلمه برای من پیدا می شود! و خداوند به زودی جانشینی به مراتب بهتر از ابوسلمه به من ارزانی فرمود.

یزید بن هارون، از عبدالملک بن قدامه جُمحی، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * ام سلمه همسر رسول خدا می گفته است ابوسلمه گفت از رسول خدا شنیدم می فرمود هر بنده‌یی که به او سوگی برسد و به آنچه خداوند او را فرمان داده پناه ببرد و

۱. ابوسلمه پسر عمه حضرت رسول است، مادرش بَرة دختر عبدالمطلب است. به صفحات پیشین همین جلد مراجعه فرمایید.

۲. تفصیل این سرب را در ترجمه مغازی واقدی، صص ۲۵۰ و ۲۵۴ به قلم این بنده ملاحظه فرمایید.

۳. محمد بن سعد در شرح حال حضرت سیدالشهدا در جلد پنجم ترجمه طبقات، اندوه ژرف و نفرین های ام سلمه را پس از رسیدن خبر شهادت به مدینه در چند روایت نقل کرده است که زنده بودن این بانوی بزرگوار را تا ماه صفر سال شصت و یکم محرم می سازد، در این صورت در پذیرش سال ۵۹ باید احتیاط کرد.

بگوید «انا لله و انا اليه راجعون» و عرضه دارد بارخدایا مرا در این سوگ پاداش بده و به عوض آن که گرفتی بهتر از آن مرا ارزانی دار، خداوند او را پاداش می‌دهد و شایسته و سزاوار است که خداوند بهتر از آن را به او ارزانی دارد. ام سلمه می‌گوید هنگامی که ابوسلمه درگذشت این حدیث را به یاد آوردم و پس از گفتن انا لله و انا اليه راجعون عرض کردم خدایا مرا در سوگم پاداش بده و بهتر از او را به من عوض بده. سپس با خود گفتم مگر ممکن است بهتر از ابوسلمه به من عوض داده شود. و خداوند بهتر از او را به من عوض داد و امیدوارم در آن مصیبت پاداش مرا هم داده باشد.

احمد بن اسحاق حضر می، از عبدالواحد بن زیاد، از عاصم احول از زیاد بن ابی مریم ما را خبر داد که می‌گفته است: * ام سلمه به ابوسلمه گفت به من خبر رسیده است که اگر زن و شوهری اهل بهشت باشند و یکی از ایشان که می‌میرد دیگری پایداری کند و ازدواج نکند خداوند در بهشت آن دو را به یکدیگر می‌رساند و این موضوع در مورد زن و مرد یکسان است، اینک بیا با یکدیگر پیمان ببندیم که نه تو پس از من ازدواج کنی و نه من پس از تو. ابوسلمه گفت تو آنچه را بگویم اطاعت خواهی کرد؟ گفتم اگر نمی‌خواستم اطاعت کنم با شما رایزنی نمی‌کردم و قصد من فرمان برداری از تو است، گفت هرگاه من درگذشتم حتماً ازدواج کن، و افزود که بارخدایا پس از من به ام سلمه شوهری ارزانی فرمای که از من بهتر باشد نه اندوهگین کندش و نه آزارش دهد، گوید چون ابوسلمه درگذشت با خود گفتم آن جوانمردی که برای من بهتر از ابوسلمه باشد کیست؟ آنچه لازم بود درنگ کردم - عده‌ام سپری شد - پیامبر (ص) بر در خانه‌ام آمد و ایستاد و از برادرزاده‌ام یا پسر یا ولی من از من خواستگاری فرمود، من گفتم چه کنم یا باید پیشنهاد رسول خدا را رد کنم یا باید با همه نان خورهای خود پیش او روم و آنان را بر او مقدم بدارم! پیامبر (ص) فردا باز آمد و خواستگاری را تکرار فرمود، همان سخن را گفتم، گوید به سرپرست - ولی - خود گفتم اگر رسول خدا بار دیگر باز آمدند اختیار داری که مرا به همسری ایشان درآوری، رسول خدا بار دیگر باز آمد و آن شخص ام سلمه را به ازدواج حضرت ختمی مرتبت درآورد.

ابومعاویه ضریر و عبیدالله بن موسی هر دو از اعمش از شقیق از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر می‌فرمود چون سوگ و گرفتاری به شما می‌رسد سخن پسندیده بگویید که فرشتگان بر آنچه می‌گویید آمین می‌گویند، هنگامی که ابوسلمه درگذشت به حضور پیامبر رفتم و گفتم ای رسول خدا! ابوسلمه درگذشت چه بگویم، فرمود بگو بار

خدایا مرا و او را بیامرز و بهتر از او به من ارزانی دار. ابومعاویه ضریر به جای بهتر از او پسندیده‌تر از او و عبیدالله بن موسی نکوتر از او نقل کرده‌اند.^۱

ام سلمه می‌گفته است من همانگونه که رسول خدا فرموده بود گفتم و خداوند بهتر از ابوسلمه یعنی حضرت ختمی مرتبت را به من ارزانی فرمود.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از ربیعه بن عبدالرحمان، از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * از رسول خدا شنیدم می‌فرمود به هرکس مصیبتی برسد و همانگونه که خداوند فرمان داده است انا لله و انا الیه راجعون بگوید و عرضه دارد بارخدایا مرا در سوگم پاداش بده و بهتر از آن را بهره من قرار بده، خداوند نسبت به او همانگونه رفتار می‌فرماید، ام سلمه می‌گفته است چون ابوسلمه درگذشت گفتم چه کسی برای من بهتر از ابوسلمه پیدا می‌شود، و آن سخن را به حق تعالی عرض نمی‌کردم ولی سرانجام گفتم و خداوند به جای ابوسلمه رسول خود را جانشین او فرمود که ام سلمه را به همسری برگزید.

محمد بن مصعب قرقیسانی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی مریم، از ضمرة بن حبیب ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت رسول برای تسلیت گفتن به ام سلمه در مرگ شوهرش ابوسلمه به خانه او رفت و دعا فرمود و عرضه داشت پروردگارا اندوهش را بزدای و سوگش را جبران فرمای و بهتر از آن را بر او ارزانی دار. گوید خداوند اندوه ام سلمه را زدود و سوگ او را جبران فرمود و بهتر از ابوسلمه به او ارزانی داشت که رسول خدا او را به همسری برگزید.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است * پسر عمر بن ابی سلمه در مینی از گفته پدرش مرا خبر داد که مادرش ام سلمه می‌گفته است ابوسلمه می‌گفت رسول خدا فرمود به هرکس از شما مصیبتی رسید انا لله و انا الیه راجعون بگوید و عرضه دارد پروردگارا مصیبت خود را در پیشگاه تو حساب و تحمل می‌کنم، مرا در این مصیبت پاداش بده. ام سلمه می‌گوید می‌خواستم عرضه بدارم خدایا به از او به من عنایت فرمای ولی با خود می‌گفتم چه کسی بهتر از ابوسلمه فراهم می‌شود، و همواره با خود ستیز می‌کردم و سرانجام گفتم و از خداوند مسئلت کردم. گوید چون مدت عده ام سلمه سپری شد ابوبکر از او خواستگاری کرد و ام سلمه تقاضایش را پذیرفت، سپس عمر از او

۱. نشانه‌ی از دقت محدثان است در نقل الفاظ حدیث که هرچند از لحاظ معنی فرق چندانی ندارد ولی امانت در لفظ حفظ شود.

خواستگاری کرد که تقاضای او را هم نپذیرفت، در این هنگام پیامبر (ص) کسی را برای خواستگاری از ام سلمه پیش او فرستاد، ام سلمه به آن شخص گفت درود و خوش آمد بر رسول خدا و بر فرستاده او، از سوی من به پیامبر بگو که من زنی غیرتمندم - نمی توانم همسران شوهر را تحمل کنم - و دارای کودکان خردسالم و انگهی هیچ یک از اولیای من حضور ندارد. پیامبر (ص) در پاسخ به او پیام فرستاد اینکه می گویی کودکان خردسال داری خداوند هزینه کودکان را بسنده خواهد بود و اینکه می گویی غیرتمندی من به زودی دعا می کنم و از پیشگاه پروردگار مسئلت می کنم که رشک تو را از میان ببرد و اما خویشاوندانت چه آنان که حاضرند و چه آنان که حضور ندارند هیچ کس میان ایشان نیست مگر آنکه به زودی مرا خواهد پسندید و به این کار راضی خواهد شد، ام سلمه می گوید به پسر عمر گفتم برخیز و مرا به همسری رسول خدا در آور. پیامبر (ص) فرمودند من نسبت به تو همان چیزها را می دهم که به فلان خواهر تو داده ام و چیزی از آن نمی کاهم، دو دستاس و دو سبو یا کاسه سفالی و متکایی چرمی که انباشته از لیف خرماست.^۱

گوید پیامبر (ص) پیش ام سلمه می آمد و هرگاه آن حضرت وارد می شد ام سلمه دخترک شیرخوار خود زینب را در آغوش می گرفت تا او را شیر بدهد و چون پیامبر (ص) بسیار بزرگوار و با آزرم بود مراجعت می فرمود. این کار چند بار تکرار شد، عمار بن یاسر که برادر مادری ام سلمه بود^۲ متوجه این کار ام سلمه شد، روزی پیش از آن که رسول خدا به خانه ام سلمه بیاید عمار آمد و زینب را از دامن ام سلمه برداشت و گفت این دخترک زشت نافرخته را که به سبب او رسول خدا را آزرده کرده ای رها کن. سپس کودک را با خود برد. پیامبر (ص) وارد خانه ام سلمه شد و اطراف را نگریست و پرسید زینب کجاست؟ زینب چه شده است؟ ام سلمه گفت عمار او را با خود برد و پیامبر با همسر خود خلوت کرد و فرمود اگر می خواهی که پیش تو هفت روز پیایی بمانم چنین خواهم کرد و برای دیگر همسران خود همانگونه رفتار می کنم.^۳

۱. شاید به قرینه دستاس بتوان کلمه جره را که در متن عربی آمده است به معنی کیسه و جوال کوچک آرد یا گندم و جو معنی کرد ولی معنی متداول آن کاسه و ظرف سفالی است.

۲. در هر سه چاپ کتاب به همین صورت است که بدون تردید اشتباه است. مادر عمار شعیبه است، شاید کلمه «من الرضاعة» حذف شده باشد یعنی برادر شیری ام سلمه بوده است.

۳. ابن اثیر ذیل کلمه سبع در النهایه در این باره توضیح بیشتری داده است.